

به سوسیالیست‌های ایران

در بارهٔ اوضاع کشور

نوشتهٔ برهان

نامهٔ « به سوسیالیست‌های ایران، در بارهٔ اوضاع کشور»، پیش‌تر در شش بخش پیاپی در شماره‌های ۸۵ تا ۹۰ «تک برگی راه کارگر» از ۳۰ مرداد تا ۴ مهر ۱۳۷۹، و نیز در نشریهٔ الکترونیک راه کارگر منتشر گردیده، و از رادیو صدای کارگر نیز پخش شده است.

به سوسیالیست‌های ایران، دربارهٔ اوضاع کشور

برهان

کارگران، زنان، جوانان و روشنفکران سوسیالیست ایران!

اصلاح طلبان حکومتی، با فتح مجلس شورای اسلامی، آخرین نهاد حکومتی را که می‌شد با انتخابات و از راه قانونی تسخیر کرد، بدست آوردند. اما همان‌طور که می‌بینید، حاصل این «پیروزی» آن است که نه فقط دیگر نمی‌توانند در جهت تسخیر دیگر نهادهای حکومتی قدمی به پیش بردارند، بلکه با تکیه بر نهادهای فتح شده، قدرت آن‌را ندارند که در برابر یورش همه‌جانبهٔ جناح مقابل بایستند و حتی جلو تعطیلی یک روزنامه را بگیرند! مجلس قانون‌گذاری‌شان، با یک «حکم حکومتی» از طرف ولی فقیه، به نهادی بی‌قدرت و فاقد اختیار تبدیل می‌شود که توان و جرأت اصلاح یک قانون مصوب خود مجلس را نیز ندارد! اصلاح طلبان حکومتی با تسخیر نهادهای انتخابی حکومت، به انتهای پیشروی قانونی خود رسیده‌اند، زیرا قدرت اصلی و واقعی حکومت در دست نهادهایی است که نه با انتخابات و از راه قانونی می‌توان تسخیرشان کرد، و نه می‌توان آنان را مقید به قانون ساخت: شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، قوه قضائیه، مجلس خبرگان رهبری، خود مقام رهبری، و ده‌ها نهاد و باند و شبکه رسمی و غیررسمی تحت امر آن‌ها. جریان اصلاح طلبی حکومتی به بن‌بست استراتژیک رسیده و به محاصرهٔ کازانبری نهادهای واقعی قدرت درآمده است. جناح تمامیت‌خواه رژیم، در تلاش است که با توسل به هر وسیله‌ای، جامعه را به اوضاع قبل از دوم خرداد ۱۳۷۶ بازگرداند، و این در حالی است که اصلاح طلبان حکومتی، خود، قدرت سد کردن این تعرض را ندارند و مردم را هم به سکون و نظاره‌گری فرامی‌خوانند. حاصل، این است که جناح تمامیت‌خواه، بدون مشاهدهٔ مقاومتی مؤثر در برابر خود، در تنگ‌تر کردن حلقهٔ محاصره بر گرد اصلاح طلبان و بستن کامل فضای جامعه، هر روز جری‌تر می‌شود و شتاب بیشتری می‌گیرد.

در چنین شرایطی؛ دیگر نباید به تکرار این حقایق کلی اکتفا کرد که: مردم از آن جناح بیزار، و از این جناح سرخورده شده‌اند، مردم این رژیم را نمی‌خواهند؛ مردم باید به اقدامات مستقل فراقانونی روی بیاورند؛ و غیره. اوضاع کنونی، سئوالات دیگری را به پیش آورده است که باید به آن‌ها فکر کرد: چرا مردم برای عقب‌راندن تهاجم جناح فاشیست رژیم پنا نمی‌خیزند؟ چرا واکنش مردم در برابر این یورش‌ها، با دعوت اصلاح طلبان حکومتی به سکون و نظاره‌گری انطباق بیشتری دارد؟ آیا مردم از آنان شنوایی دارند، یا برای اجابت دعوت به اقدامات مستقل فراقانونی، بقدر لازم مجهز و آماده نیستند؟ آیا مردم در طی سه سال کمک به اصلاح طلبان حکومتی، متقابلاً

کمترین کمکی از آنان برای بدست آوردن امکانات و ابزارهای مقاومت دریافت کرده‌اند تا امروز آماده دست‌زدن به اقدامات مستقل و فراقانونی باشند؟ و اصلاً آیا روی آوردن مردم به اقدامات مستقل فراقانونی، به‌خودی‌خود حلال مشکلات جنبش توده‌ای و پاسخ‌گوی نیازهای آن خواهد بود؟

فراقانونی عمل کردن، شکل اقدام است، اما خود این اقدامات چه باید باشند یا می‌توانند باشند؟ ساده‌ترین اقدام مستقل و فراقانونی، که توده‌ای هم باشد، شورش است. شورش می‌تواند واکنش مردم ناامید و مستأصلی باشد که نه دیگر می‌توانند اوضاع را تحمل کنند، و نه می‌دانند چه باید بکنند، یا برای آن چه باید کرد، مجهز و آماده‌اند. درست به همین دلیل، شورش یک اقدام کور است که نه می‌داند چه باید بکند، و نه به امکانات و ملزومات پیروزی مجهز است. هرچند یک اقدام مستقل و فراقانونی هم هست.

آنچه امروزه مسئله اصلی و مرکزی جنبش توده‌ای است، نه ابراز مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی و توسل به اشکال فراقانونی بیان این مخالفت، بلکه مسئله رهبری این جنبش است. هیچ انقلابی در تاریخ، بدون رهبری اتفاق نیافتاده و هیچ خیزشی بدون رهبری، چیزی فراتر از یک شورش کور نبوده و به جایی نرسیده‌است. با به بن‌بست رسیدن جنبش اصلاح‌طلبی، جنبش نارضائی و اعتراضی مردم که به واسطه آن ابراز وجود می‌کرد، دچار سرکشتگی و بلاتکلیفی شده‌است. انکار این واقعیت و مداحی‌های احساساتی در باره این که حالا دیگر کافی است مردم مستقلاً به پا خیزند و با اقدامات فراقانونی، رژیم را بیاندازند، فقط چشم‌پوشی به مسئله واقعی جنبش توده‌ای، یعنی مسئله رهبری است.

با روالی که اوضاع سیاسی و اجتماعی در ایران دارد، از سه حال خارج نیست: یا جنبش توده‌ای در انتظار معجزات قانونی اصلاح‌طلبان و خاتمی، زمین‌گیر می‌شود و زیر فشار و سرکوب جناح فاشیست حکومت از پا در می‌آید، یا با شورش‌های پراکنده استیصالی و کور، سرکوب می‌شود؛ و یا رهبری‌ئی پیدا می‌کند و به سمت مشخصی می‌رود. هیچ‌یک از این سه حالت، نه ناممکن‌اند و نه مقدر. تحقق یا عدم تحقق هر یک از این حالات، به بازیگری بازیگران صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران وابسته است.

چرا مسئله مبرم و مرکزی جنبش مردم ایران مسئله رهبری است؟ چون که مطالبات و مبارزات اقشار مختلف مردم باید سازماندهی شوند؛ حلقه‌های متعدد این مبارزات به یکدیگر متصل شوند؛ این مبارزات متنوع و مختلف از لحاظ مضمون و شکل، با یکدیگر هم‌آهنگ شوند؛ از پراکندگی و گهگاهی بودن درآیند و استمرار و تداوم پیدا کنند؛ همه آن‌ها ضمن تشکیل دادن اجزای یک حرکت سراسری، به سوی هدف معینی نشانه روند؛ و نیز مردم در برابر حرکت خود، افقی داشته باشند و بدانند برای چه می‌رزمند و به کجا قرار است برسند؟ همه اینها، کمبودهای اساسی و مبرم جنبش توده‌ای فعلی در ایران‌اند. توده‌های مردم ایران در مبارزات خود برای خلاصی از رژیم جمهوری اسلامی متأسفانه از هرگونه عنصر سازمان‌گر، هماهنگ‌کننده و جهت‌دهنده محرومند؛ و نیز عموماً هیچ چشم‌اندازی از فردای سرنگونی این رژیم و تصور درستی از افق مبارزات خود ندارند. مجموعه این کمبودها، چیزی جز خلاء رهبری نیست، و این خلاء بزرگترین خطری است که جنبش مردم را تهدید می‌کند. یا این خلاء پر

می‌شود، و یا فرجام شوم، به تقدیر این جنبش تبدیل خواهد شد.

اما وقتی مسئله رهبری جنبش مطرح می‌شود، این مسئله خود را بصورت مسئله مهم دیگری نشان می‌دهد: رهبری کدام جریان؟ گفتن ندارد که سرنوشت جنبش توده‌ای را نه فقط بود و نبود رهبری، بلکه ماهیت سیاسی و اجتماعی رهبری تعیین می‌کند. همه نیروهای سیاسی اپوزیسیون تلاش می‌کنند که رهبری جنبش مردم را بدست آورند. از جناح‌های خود رژیم گرفته تا انواع اپوزیسیون‌های درونی و بیرونی آن. این که کدامیک موفق شوند، به عوامل بسیاری بستگی دارد، اما معلوم است که جریانی که در این راه تلاش نکند، قطعاً شانس هم نخواهد داشت. رهبری سوسیالیستی مبارزات مردم ایران چه مشخصاتی باید داشته باشد؟ راه حل ما برای پر کردن خلاء رهبری جنبش مردم ایران چیست؟ سوسیالیست‌های ایران چه زمینه‌های اجتماعی و سیاسی، چه شانس برای رهبری جنبش توده‌ای دارند؟ برای تلاش در این راه چه باید کرد؟

**

توده‌های مردم هنگامی که از تحمل اوضاع موجود عاجز می‌شوند، معمولاً انتظار می‌کشند که دستی از غیب درآید، پیشوائی پیدا شود و آنان را از مصائب و ستم‌ها نجات دهد. توده‌ها همچنین عموماً بر این باوراند که بالاخره یکی باید بر آنان حکومت کند؛ و آرزویشان معمولاً از این فراتر نمی‌رود که این حاکم، دلسوز و خادم مردم باشد و به دردها و خواسته‌های آنان رسیدگی کند. از این روانشناسی توده‌ای، شیادان سیاسی سؤ استفاده می‌کنند و باقرارگرفتن در پیشاپیش مردم، جنبش نارضائی از وضع موجود را مهار، و آن را در جهت هموار کردن راه حاکمیت خود بر مردم هدایت می‌کنند.

ایران امروز، با یک بحران آلترناتیو رویروست؛ آلترناتیوی برای رهبری جنبش توده‌ای و جایگزینی رژیم اسلامی. البته جریاناتی هستند که خود را آلترناتیو رژیم معرفی می‌کنند و منکر چنین بحرانی هستند. آنان در کمین نشسته‌اند که امید مردم از اصلاح طلبان بریده شود و به استیصال برسند، تا اینان بلافاصله خود را روی موج بیاندازند و قدرت را بقاپند. برخی از آن‌ها حتی بشکل مضحکی از ورای مرزها، با شخصیت سازی‌های مصنوعی و چهره سازی‌های ژورنالیستی، برای مردم رهبر و پیشوا و رئیس جمهور می‌تراشند!

کسی در این تردیدی ندارد که این رژیم بمراتب بدتر و ستمگرتر از رژیم شاه، و اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، بسیار وخیم تر و تحمل ناپذیرتر از آن دوران است. پس چرا مردم این رژیم را تحمل کرده‌اند؟ اگر رژیم شاه، «پنجاه» بود و انداختندش، این رژیم را که «صد» است چرا نیانداخته‌اند؟ پوست‌شان کلفت تر شده است؟! نه. مردم از این که اوضاع، بدتر از اینی که هست بشود، می‌ترسند. از قدم گذاشتن در تاریکی می‌ترسند. اگرچه روانشناسی توده‌ای در مورد ظهور یک ناجی و یک حکومت دلسوز مردم، در شرایط امروز ایران نیز مصداق دارد، اما چشم مردم از سرنوشتی که انقلاب بهمن پیدا کرد، ترسیده است و به آن سادگی که به خمینی اعتماد کردند، به مدعیان نجات مردم از رژیم جمهوری اسلامی و به رهبران دست‌تراش، اعتماد نمی‌کنند. اگر بهنگام خیزش علیه

رژیم شاه می گفتند: «شاه برود، هرکس آمد بیاید»، امروز دیگر از این خامی‌ها نمی‌کنند. بحران رهبری و آترناتیو در شرائط امروز ایران به این معنی نیست که از این قماش «رهبران» و مدعیان آترناتیو بودن کم داریم؛ بلکه به این معناست که توده‌های مردم که حکومت موجود را نمی‌خواهند، این مدعیان جایگزینی‌اش را هم قبول ندارند. برای مردمی که کارد به استخوان‌شان رسیده است، ریختن به خیابان، کاری ندارد. اما آن‌ها از خود می‌پرسند: به خیابان بریزیم که چه بشود؟ این یکی را از سر باز کنیم که کی بیاید؟ نه! نه رژیم هنوز رژیم قابل تحملی است، و نه پوست مردم کلفت تر شده است. مردم انتظار می‌کشند، چون یا نمی‌دانند این رژیم برود چه خواهد شد، یا چون می‌دانند و از «آترناتیو»های حاضر و آماده‌اش کم و بیش شناخت دارند! مهم این نیست که این و آن خودشان را آترناتیو معرفی کنند؛ اساس این است که مردم قبول‌شان داشته باشند؛ و چون قبول ندارند، برای تحمل پذیرکردن وضع موجود تلاش می‌کنند. پدیده «دوم خرداد» - که می‌گوئیم نه ارمغان خاتمی، بلکه محصول ابتکار توده‌ایست - چنین وضعیتی را توضیح می‌دهد. آزمودن شانس اصلاحات در این رژیم، تنها از توهم داشتن نسبت به آترناتیو درونی آن نیست، از ناکزیری و نداشتن انتخاب و آترناتیو دیگری در بیرون آن هم هست. این یک وضع برزخی است که مردم را از قیام برای یکسره کردن کار این رژیم باز می‌دارد و به صبر و انتظار برای پیداشدن فرجی ناشناخته و موهوم سوق می‌دهد.

وضعیت امروز چنین است که مردم شانش اصلاحات در این رژیم را آزموده‌اند و اگرهم اندک امیدی به آن داشته‌اند، از دست‌اش داده‌اند. و «حالاچه؟»! این مهم‌ترین سؤال روز است؛ نه فقط برای ما و دیگر جریان‌ها، اپوزیسیون رژیم، بلکه بیش از همه برای خود مردم که در این جهنم بی‌روزن گرفتار شده‌اند. از مدعیان «رهبری» و «آترناتیو» بودن، کدام یک خواهندتوانست جواب این سؤال را به مردم بدهند؟ آن‌ها که هنوز چشم به اصلاح رژیم دوخته‌اند؟ آن‌ها که مردم را به ندامت از انقلاب پیشین فرامی‌خوانند تا شانس بازگشت سلطنت را به مردم اعطاء کنند؟ آن‌ها که می‌خواهند جنبش توده‌ای را از سر راه خود کنار بزنند تا تانک‌هایشان خود را به رادیو - تلویزیون و سر چهار راه‌ها برسانند و مسعود و مریم‌شان را بر تخت خامنه‌ای و خاتمی بنشانند؟ یا آنانی که چیزی بجز این برای گفتن به مردم ندارند که: به پا خیزید و این رژیم دمنش را سرنگون سازید؟! مردم از اصلاح طلبان حکومتی پاسخ نگرفته‌اند، ولی چنین پاسخ‌هایی راهم پاسخ نمی‌دانند و در انتظار پاسخ‌اند: «حالاچه؟»

کش پیدا کردن بیش از حد انتظار برای پاسخ گرفتن، و درجا زدن در این برزخ بلاتکلیفی، یا شانش شارلاتان‌های سیاسی را برای سوارشدن بر جنبش مردم بالا خواهد برد، یا شانس خود رژیم را برای از پا درآوردن آن. در چنین وضعیتی و برای خروج از این بن بست و بی‌آیندگی است که جنبش توده‌ای نیازمند یک رهبری سوسیالیستی است.

منظور از رهبری سوسیالیستی چیست؟

مفهوم رهبری سوسیالیستی، از بینش سوسیالیستی نسبت به جنبش توده‌ای و اهداف آن درمی‌آید. دو اصل اساسی در این بینش، «خود رهانی» و «خود حکومتی» است. سوسیالیست‌ها در مقام ناجی و قیم توده‌ها به جنبش و اهداف آن نگاه نمی‌کنند. آنان معتقداند که رهائی از انقیاد و ستم، کار خود توده‌هاست؛ و هدف سیاسی‌شان آن است که جای هر نوع حکومت ضد مردمی یا حتا مردمی را، حکومت خود مردم بگیرد.

بر پایهٔ چنین نگرشی که با هر شکل از قیم مآبی نسبت به مردم مخالف است، مفهوم رهبری سوسیالیستی، دست و پا کردن یک «آموزگار کبیر»، «رهبر داهی»، «نابعهٔ دورانساز» و «فرشتهٔ نجات» نیست که با انگشت‌اش راه رهائی را به تودهٔ ره گم کرده نشان می‌دهد. رهبری سوسیالیستی، این نیست که یکی یا دسته‌ای، یا حزبی جلو بیافتد و مردم را به دنبال خود بکشد؛ رهبری سوسیالیستی یاری به توده‌هاست برای امر خود رهانی و در تلاش برای برپائی خودحکومتی‌شان. اساس و بستر این یابوری، و عبارت دیگر، اصلی‌ترین عنصر رهبری سوسیالیستی، آگاه کردن توده‌ها به این حقیقت است که هیچ نیروی ماوراء طبیعت، هیچ مصلح خیرخواه، هیچ قهرمان و هیچ رهبر فرهیخته‌ای ناجی آن‌ها نخواهد بود و رهائی آنان تنها به دست خودشان میسر است؛ رهنمون شدن توده‌ها به این سمت است که این پنبه را از گوش خود در بیاورند که بهرحال کسی باید بر آن‌ها حکومت کند؛ و کمک کردن به توده‌هاست برای آن که سرنوشت خودشان را بدست بگیرند و خود را برای حاکمیت، مجهز و آماده کنند.

دموکراتیسم و رادیکالیسم سوسیالیستی

جا انداختن دو اصل «خود رهانی» و «خود حکومتی» در افکار عمومی و فرهنگ سیاسی توده‌ها، کار آسانی نیست. اما توده‌هایی که منتظر ظهور یک ناجی بمانند و رهائی‌شان را در آن بجویند که یک «حکومت مردمی» جای حکومت نامردمی را بگیرد، فرودست و محکوم خواهند ماند؛ ابزار دست فرصت طلبان سیاسی خواهند بود و جان فشانی‌شان برای به قدرت رساندن آنان، چیزی جز بافتن طناب برای گردن خودشان نخواهد بود. پایه‌ای‌ترین مضمون و وظیفهٔ رهبری سوسیالیستی بریدن این طناب در ذهنیت و فرهنگ توده‌ای است، که جنبش‌های توده‌ای را به اسب عصارهٔ طبقات بهره‌کش و دولت‌های کارگزار آنان تبدیل می‌کند. کار همهٔ رهبری‌ها و آلترناتیوهای غیرسوسیالیستی (با همهٔ تفاوت‌هایی که با هم دارند) این است که حکومت‌های بر مردم، جای یکدیگر را بگیرند؛ کار رهبری سوسیالیستی این است که این دایرهٔ تسلسل شکسته شود و جای هر شکل از حکومت بر مردم را، حکومت خود مردم بگیرد.

تفاوت رهبری سوسیالیستی با رهبری دیگر جریان‌ها در آن نیست که رهبری سوسیالیستی، مبارزات جاری توده‌ها را سازمان می‌دهد، جهت می‌دهد، هماهنگ می‌کند و غیره. درست است که جنبش امروزی در ایران، نیروهایی را در برابر خود دارد که بیشترین تلاش را می‌کنند تا مردم را بجنبنند، یا به میل و اشاره و نفع آنان بجنبنند. اما فقط این‌ها نیستند. جریان‌های هم هستند که در درون مردم حضور دارند و نفوذ و پایگاه دارند و در

مبارزات جاری آنان کار سازمان‌گرا نه و جهت‌دهنده می‌کنند. تفاوت فقط در این هم نیست که سوسیالیست‌ها سازماندهی و هدایت جنبش را با هدف کسب قدرت توسط خود توده‌ها انجام می‌دهند و دیگران این سازماندهی و هدایت را برای حاکمیت خودشان بر مردم می‌کنند، تفاوت، در دمکراتیسم رادیکال و مطالبات رادیکال سوسیالیست‌هاست.

دیگران، در بهترین حالت، از به میدان آمدن توده‌ها استقبال می‌کنند، آن‌ها را بسیج می‌کنند، برایشان تبلیغ می‌کنند، به نیروی جنبشی و آراءشان تکیه می‌کنند، برخی از حقوق آن‌ها را به رسمیت می‌شناسند و وقتی به قدرت رسیدند، به مشارکت در ادارهٔ برخی امور دعوت‌شان می‌کنند، اما چون اینهمه را به قصد حاکمیت خودشان و برای تثبیت و تحکیم آن می‌کنند، پس برای‌شان حیاتی‌ست که مهار و کنترل توده‌ها را در دست داشته باشند. اطلاع‌رسانی و آگاهی‌دهی آنان به مردم، در حدی است که مردم را برای اهداف حکومتی خودشان به حرکت درآورند. آنان همواره و با دقت زیاد می‌کوشند که ابتکار عمل را از دست ندهند و ارادهٔ خود را از طریق جنبش حمایتی یا رأی و مشارکت توده‌ای به پیش ببرند و به کرسی بنشانند. اما رهبری سوسیالیستی، نه فقط حاکمیت مردم را می‌خواهد، بلکه هدایت جنبش در این جهت را بر سه عنصر اساسی دمکراتیسم توده‌ای، یعنی آگاهی، ابتکار، و ارادهٔ توده‌ای مبتنی می‌سازد. «جنبش اکثریت عظیم برای اکثریت عظیم» (مارکس)، جنبش خودرہانی توده‌ای که خود حکومتی را هدف قرار داده باشد، بدون آگاهی نامشروط، ابتکارات بی‌کران و ارادهٔ مستقل توده‌ها غیرقابل تصور است. شاخص رهبری سوسیالیستی این نیست که به جنبش توده‌ای تکیه می‌کند، بلکه در آن است که به تودهٔ مردم کمک می‌کند که خود را باور کند و به خود تکیه کند. طرفداران سرنگونی جمهوری اسلامی، متعدّدند. چه آن‌ها که از فراز سر مردم، و چه آن‌هایی که با وسیله قراردادن جنبش مردم می‌خواهند جای این حکومت را بگیرند، با یکدیگر در رقابت‌اند و همه‌شان می‌کوشند مردم را به سیاهی لشکر حمایتی خود و سد راه رقیبان‌شان تبدیل کنند. اما رهبری سوسیالیستی سودای رقابت با این آلترناتیو‌ها را در سر ندارد. برای رهبری سوسیالیستی، یک جنبش توده‌ای آگاه و متکی بر ابتکارات و ارادهٔ درونی خود، هم حریف حکومت، و هم حریف همهٔ این فرصت‌طلب‌ها و لاشخورهاست، پس در متن و مسیر مبارزهٔ توده‌ای برای سرنگونی حکومت فعلی، با ارتقاء آگاهی مردم، میدان دادن به ابتکارات و تجلی ارادهٔ آنان، راه همهٔ نامزدهای بالقوهٔ حاکمیت بر مردم را هم بدست خود مردم سد می‌کند. در شرایط امروزین ایران، تنها یک رهبری با چنین دمکراتیسم رادیکال است که می‌تواند خطراتی را که جنبش توده‌ای را در وضعیت برزخی تهدید می‌کنند، دفع کند.

اما بارها در جهان و همین‌طور در ایران دیده و تجربه کرده‌ایم که نه فقط نیروی جنبشی و رأی، بلکه حتی ابتکارات و ارادهٔ مردمی که چشم‌انداز روشنی نداشته باشند و تنها بدانند که وضع موجود را نمی‌خواهند و حقوق و نیازهای‌شان را به روشنی نشناسند، می‌تواند وسیله‌ای دمکراتیک برای ارتجاعی‌ترین و ضددمکراتیک‌ترین هدف‌ها قرار بگیرد. می‌بینیم که از جناح‌های متخاصم رژیم جمهوری اسلامی گرفته تا رقبای رنگارنگ آن، تقریباً همه، این بازی دمکراتیک برای مقاصد ارتجاعی و ضددمکراتیک را فرا گرفته‌اند و آن را به عنوان وسیله‌ای مهم و کارآیند،

برای پیشبرد اهداف خود به حساب می‌آورند و از آن بهره می‌برند. آنان گاه در شرایطی حاضرند توده‌ها را به میدان بیاورند، به ابتکارات و اراده آنان به صورت کنترل‌شده‌ای میدان بدهند، اما تنها به شرطی که افق‌های جنبش مردم را خودشان از بیرون ترسیم کنند و مطالبات و حقوق مردم را خودشان به آنان دیکته کنند.

افقی که رهبری سوسیالیستی در برابر جنبش توده‌ای ترسیم می‌کند، افق خودحکومتی اکثریت عظیم جامعه و خودرهایی از همه تبعیضات اجتماعی و ستم‌های طبقاتی است. این چنین افقی، در هیچ چارچوب منافع گروهی نمی‌گنجد، هر بندی را می‌گسلد و هر مرزی را زیر پا می‌گذارد. رهبری سوسیالیستی، در مبارزات جاری اقشار مختلف نیز منافع پایه‌ای، درازمدت و بلندپروازانه را مبنا قرار می‌دهد و آنان را به زیاده‌خواهی و کسب همه حقوق خود به طور کامل فرا می‌خواند. به این ترتیب، جنبش توده‌ای که چنین افقی را در چشم‌انداز خود می‌گذارد، در مبارزات جاری‌اش، کامل‌ترین حقوق خود را بر پرچم‌اش می‌نویسد، ابتکارات و اراده‌اش را در مسیر افق‌های تنگ منافع گروهی و حکومتی این و آن، و در چاله‌چوله‌های مطالبات حقیر و دیکته‌شده و سرودم بریده به‌هرز نمی‌دهد.

برای رهبری سوسیالیستی، رادیکالیسم، نه به معنای قهر و تفنگ و خون است، و نه حتی روی کردن به توده‌ها و بسیج و به حرکت درآوردن اعماق جامعه. رادیکالیسم سوسیالیستی، آن جنبش توده‌ای اعماق و اکثریت عظیم است که برانداختن هر قدرتی را از فراز سر خود و برچیدن بساط هرگونه تبعیض و ستمی را، هدف آگاهانه خود قرار داده‌است، و تمامی ابتکارات و اراده خود را برای رسیدن به این هدف بکار می‌گیرد.

زمینه‌های اجتماعی و سیاسی برای تکوین رهبری سوسیالیستی در ایران

اساس زمینه اجتماعی برای تکوین رهبری سوسیالیستی در ایران، سلطه سرمایه، حاکمیت طبقاتی بورژوازی، و نابرابری اجتماعی است. اما بر این زمینه اساسی و کلی، وضعیت‌های مشخص‌تری فراروئیده‌اند که زمینه‌های بی‌واسطه‌تر و دم‌دست‌تری را تشکیل می‌دهند. از مهم‌ترین این‌ها، یکی شدت اختلاف طبقاتی و قطب بندی شدن بسیار انفجاری جامعه است. «اکثریت عظیم» که از آن سخن می‌گوئیم، یامزد و حقوق بگیران به بردگی گرفته شده توسط سرمایه‌اند که بخش بزرگی از آنان حتا با روی آوردن به چند شغلی، قادر به تأمین حداقل معیشت خانواده خود نیستند و در فقر روز افزون فرو می‌روند؛ یا انبوه بیکاران و ساقط شدگانی هستند که سرمایه‌داری حتا حاضر به استثمارشان نیست و در فلاکت و بی‌چارگی دست و پا می‌زنند. مسأله این اکثریت عظیم، بسیار حادث‌تر و نقدتر از بی‌آیندگی تاریخی طبقه کارگر و زحمتکشان در جامعه سرمایه‌داری بطور کلی است. حاکمیت سرمایه در ایران امروز، نه فقط فردای تاریخی، بلکه حتا امروز تقویمی‌ی این توده ده‌ها میلیونی را هم قادر نیست تأمین و تضمین کند. بحران ساختاری سرمایه‌داری در ایران، نه تنها راه‌های بهبود نسبی وضعیت بازار کار، و شرائط کار و

دستمزد در چهارچوب سرمایه داری را مسدود کرده است، بلکه حاکمیت یک رژیم سیاسی مذهبی نیز با سوار کردن شرائط و قوانین عهد بربریت برنظام برده داری مدرن، عامل تشدید کننده و شتاب دهنده وخامت این وضعیت و شرائط است.

اگر حرف اصلاح طلبان حکومتی و جریانات اپوزیسیون بورژوائی این است که وضعیت اقتصادی نابه سامان امروزی، محصول برنامه اقتصادی تاکنونی حاکمان است، طرح اقتصادی خود آنان نیز (تازه اگر بخت پیاده کردنش را داشته باشند) طرح گسترش خصوصی سازی و بازار آزاد در انطباق با نسخه بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان جهانی تجارت است، که بیکارسازی های گسترده تر، شانه خالی کردن هرچه بیشتر دولت از تعهدات اجتماعی، و تهاجم بی مهار دولت و سرمایه داران برای پس گرفتن بقایای ناچیز دستاوردهای مبارزات کارگران و زحمتکشان، همچون قانون کار، بیمه های بیکاری، درمانی، باز نشستگی وغیره را در پی دارد. نه فقط گرایش و نیاز فطری طبقه کارگر و همه قربانیان حاکمیت سرمایه و ستم های طبقاتی به برابری اجتماعی، بلکه بویژه فقدان هرگونه چشم اندازی برای بهبود شرائط جان کندن در این دوزخ و وخیم تر شدن بی وقفه این شرائط است که نیاز به یک پاسخ سوسیالیستی و فراتر از مقدرات سرمایه داری را در دستور روز قرار داده و یکی از زمینه های تکوین رهبری سوسیالیستی بر جنبش توده ای جاری را بوجود آورده است.

یکی دیگر از این زمینه ها، جنبش برابری طلبانه زنان علیه تبعیضات جنسی و نظام پدرسالاری و مردسالاری است. جنبش نوین بیداری زنان ایران اگرچه از فشارهای مفرط حکومت اسلامی است که گر گرفته است، اما با محدود کردن خود به مقابله با تبعیضات ناشی از قوانین حکومت اسلامی، قادر نخواهد بود حتا با این تبعیضات، تصفیه حساب ریشه ای بکند. بن بست جنبش حق طلبانه زنان ایران در آنجا نیست که اصلاح طلبان مذهبی حاضر به پذیرش حقوقی نظیر آزادی انتخاب پوشش، آزادی معاشرت و غیره برای زنان و رفع آپارتاید جنسی نیستند؛ بلکه در آنجاست که بورژوازی لائیک مخالف این رژیم هم که بر پایداری شدن حقوق زنان اشک می ریزد، حاضر نیست از پذیرش این حد از حقوق، فراتر برود؛ چرا که مدرن ترین سرمایه داری هم به سنن و اخلاقیات تبعیض آمیز بعنوان پایه ای برای تبعیض در دستمزدها احتیاج دارد و بدین منظور، با مذهب و با ارتجاعی ترین اخلاقیات و سنت ها کنار می آید. اما جنبش سوسیالیستی به همه قوانین شرعی در مورد زنان اعلان جنگ می دهد؛ با همه سنن و فرهنگ پدرسالارانه و مرد سالارانه درمی افتد، و در پی آن است که ریشه همه تبعیضات جنسی علیه زنان را بخشکاند؛ چراکه آزادی زنان از مردسالاری و پدرسالاری و برابری آنان با مردان در همه عرصه ها، از ارکان و از اهداف ماهوی سوسیالیسم است. پس جنبش آزادی خواهانه و برابری طلبانه زنان، زمینه مهمی برای تکوین رهبری سوسیالیستی است.

زمینه دیگر برای تکوین این رهبری، نیاز حیاتی جامعه به آزادی های سیاسی، آزادی های مدنی، حقوق فراگیر شهروندی، و به دموکراسی است. و امروز بجز جناحی از رژیم اسلامی که علناً با هرگونه آزادی و حقوق مردم و با هر مفهومی از دموکراسی مخالفت می کند، کیست که سنگ دموکراسی، حق حاکمیت مردم، آزادی های

سیاسی و غیره را بر سینه نزند؟ نیاز جامعه به آزادی و دموکراسی بحدی است که حتا سلطنت طلبان و اصلاح طلبان حکومتی و مجاهدین خلق هم ادعای طرفداری از حاکمیت مردم و از آزادی های سیاسی می کنند!! درباره این که هدف اینان وسیله قرارداد مردم برای حاکمیت خودشان بر مردم است و آزادی های سیاسی را تا جایی می پذیرند که علیه حکومت فعلی و نه علیه حکومت فرضی آنان کارکرد داشته باشد، پیش تر اشاراتی شده است. این حقیقت که دموکراسی سوسیالیستی (یعنی خودحکومتی توده ای و حاکم شدن واقعی اکثریت جامعه بر سرنوشت خود در همه عرصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، و آزادی های بی قید و شرط سیاسی و برقراری آزادی های وسیع مدنی و حقوق شهروندی) تنها راه پایان دادن به توالی حکومت های استبدادی و دیکتاتوری در ایران است، تردیدی برجای نمی گذارد که جنبش توده ای برای آزادی های سیاسی و مدنی، حقوق شهروندی و دموکراسی را باید یکی از اساسی ترین زمینه های تکوین رهبری سوسیالیستی به حساب آورد.

این که مبارزات سیاسی و ضد استبدادی دانشجویان و روشنفکران، بدون چفت شدن با جنبش های اجتماعی و اقتصادی توده ای، محکوم به انزوا و فرسودگی است؛ این که کارگران و زحمتکشان بدون پیوند زدن مبارزات اقتصادی خود با مبارزه برای آزادی های سیاسی، چیزی بدست نخواهند آورد؛ این که دموکراسی سیاسی بدون حداقلی از عدالت اجتماعی و رفاه عمومی نمی تواند پایدار بماند، و برابری و رفاه و عدالت نیز بدون حاکمیت سیاسی اکثریت، یعنی استثمار شوندگان و تهیدستان، غیرقابل حصول است؛ و بالاخره درهم تنیدگی مبارزات سیاسی و طبقاتی - در حالی که همه بجز سوسیالیست ها می کوشند این دو را از هم جدا نگهدارند - از دیگر زمینه های مهم برای تکوین رهبری سوسیالیستی است.

فعلیت داشتن جنبش های اجتماعی متنوع و بویژه کارگران و مردم تهیدست، با پتانسیل های بسیار قوی، زمینه دیگری است که امکان می دهد همه زمینه های یاد شده در بالا، بتوانند از زمینه های کلی و بالقوه، به زمینه های واقعی و بالفعل تبدیل شوند.

اما روشن است که وجود زمینه ها، به خودی خود بمعنی آماده بودن شرایط برای تکوین رهبری سوسیالیستی و واقعیت یافتن آن نیست. موانع بزرگی هم در کار اند و سوسیالیست ها در ایران، برای تبدیل این زمینه ها به شرایط مساعد، دنیائی کار در پیش دارند.

چگونه می توان خلاء رهبری سوسیالیستی را پر کرد؟

وقتی از ضرورت رهبری ی یک جنبش حرف می زنیم، قبل از هرچیزی یک رهبری سیاسی و در مقیاس ملی به ذهن متبادر می شود. رهبری سیاسی برای آن که در مقیاس ملی باشد، باید که یک رهبری متمرکز باشد. این رهبری متمرکز ملی می تواند برحسب شرایط، توسط یک حزب، یک کمیته یا شورا یا جبهه مشترکی از احزاب، و یا

به شکل دیگری صورت عملی پیدا کند. پس ما می‌توانیم با این پرسش روبرو باشیم که در شرایط حاضر که در ایران احزاب و تشکل‌های سیاسی سوسیالیست وجود ندارند و آنچه هست در خارج از کشور است، رهبری سوسیالیستی بر جنبش چگونه می‌تواند شکل بگیرد؟ آیا وظیفه این رهبری به خارج از کشور منتقل می‌شود؟ آیا باید منتظر شرایطی شد که احزاب و سازمان‌های مستقر در خارج از کشور بتوانند به ایران برگردند؟ و در هر حال از دست سوسیالیست‌های داخل ایران، چه برمی‌آید؟

شک نیست که رهبری سوسیالیستی جنبش توده‌ای در ایران، باید متمرکز و ملی باشد تا جنبش را در مقیاس سراسری به لحاظ سیاسی هماهنگ و هدایت کند؛ و این ضرورت باید دیر یا زود تحقق یابد. اما پیش از آن که در این باره حرف بزنیم، باید یاد آور شویم که رهبری سوسیالیستی را - برحسب اصول و اهدافی که برای آن برشمردیم - نباید تنها هدایت سیاسی متمرکز و سراسری فهمید. رهبری سوسیالیستی اگر بنا به تعریفی که کردیم، کمک به توده‌ها در مبارزات‌شان برای رهانیدن خود، و نیز در امر سازماندهی حاکمیت‌شان باشد، باید بر تارو پود مبارزات جاری مردم تنیده باشد؛ باید در هر کارخانه، کارگاه، مزرعه، بنگاه؛ هر محله، مؤسسه، مدرسه، هر اداره، و خلاصه در هر نقطه‌ای که مزد و حقوق بگیران و قربانیان سرمایه و استبداد سیاسی کار و زندگی می‌کنند، حضور و نفوذ داشته باشد؛ در جریان مبارزات جاری و هر روزه آنان، آگاهی‌شان دهد، منافع عمومی و پایه‌ای جنبش را گوشزد کند، متصل و متحدشان کند، به سازمان‌یابی‌شان کمک کند، اعتماد به نفس و عزم مبارزاتی‌شان را تقویت کند، در انتخاب شعارها، اشکال و تاکتیک‌های مبارزه برای هر درخواست، ابتکارات‌شان را بکارگیرد، در تشخیص و خنثا کردن تاکتیک‌ها و نقشه‌های دشمنان، همدستی‌شان کند،... و در یک کلام، در مبارزه جاری و روزمره، همراه و یار و یاور آنان باشد و از این طریق، اعتماد و اعتقاد آنان را جلب کند. این شدنی نیست، مگر فعالان سوسیالیست، جزئی از خود همین مردم باشند؛ جزئی از بیکاران، جزئی از کارگران فلان نیروگاه، جزئی از زنان آزادی‌خواه و برابری‌طلب، جزئی از آموزگاران، جزئی از دانشجویان فلان دانشگاه، جزئی از جوانان فلان محله، جزئی از کارکنان اداره مخابرات، یا جزئی از فعالان حفاظت از محیط زیست باشند. مبارزات جاری توده‌ها را از راه دور و با «تله گماند» نمی‌شود هدایت کرد. هدایت مبارزات جاری، در دل مبارزات جاری ممکن می‌شود و نتیجتاً، رهبران عملی مبارزات توده‌ها، از میان خود آنان برمی‌خیزند. همین رهبری جنبش از درون است که به «خودرهانی» معنی حقیقی و امکان عملی می‌دهد. بایک رهبری از بیرون و از فراز سر جنبش که تا درون و تا اعماق خود جنبش تداوم نداشته باشد، خودرهانی را نمی‌شود خیلی جدی گرفت.

رهبری درون‌زا که به جنبش توده‌ای خصلت خودرهانی می‌دهد، قطعاً نمی‌تواند فقط یک رهبری «صنفی» باشد. تنها رهبری ملی نیست که سیاسی است، رهبری عملی جنبش نیز برحسب میزان گره خوردگی مطالبات و مسائل صنفی با موانع سیاسی، مضمون سیاسی پیدا می‌کند، و در دوره‌های بحران‌های انقلابی، غالباً عادی‌ترین درخواست‌ها و حرکات صنفی، خصلت سیاسی پیدامی‌کنند. در دوره‌هایی نظیر آنچه امروزه در ایران در گذر است، توده‌ها بیشترین آمادگی را برای آموزش سیاسی، از خلال مبارزات جاری برای پیش‌پافتاده‌ترین خواسته‌هایشان پیدا

می کنند، و رهبران عملی جنبش، بیش از هرچیز به رهبران سیاسی توده ها تبدیل می شوند. آنان در چنین شرایطی، اساساً به اعتبار این رهبری سیاسی است که می توانند بعنوان رهبران عملی کارآئی داشته باشند و مبارزات صنفی توده ها را هدایت کنند، و اگر به رهبران سیاسی تبدیل نشوند، از مبارزات صنفی هم عقب می افتند. پس اگر محدوده کار رهبران عملی جنبش، تنها صنفی نیست و اگر رهبری سیاسی، تنها به احزاب سیاسی در سطح ملی اختصاص ندارد، پس سوسیالیست هائی که رهبری مبارزات جاری را برعهده دارند، همواره - و بویژه در غیاب احزاب سوسیالیست - باید و حیاتی است که نقش رهبری سیاسی در ریشه ها، در محیط کار و زندگی مردم را نیز ایفا کنند.

دادن آگاهی سیاسی از خلال مبارزات جاری و زندگی واقعی، به درک حسی و عمیق توده ها از حاکمیت طبقاتی، از حکومت، از پیوند اولیه ترین حقوق و عادی ترین نیازهای روزمره شان با دولت و سیاست، و نیز به درک ضرورت مداخله گری سیاسی شان کمک می کند و آنان را نه همچون شورشگران ناآگاه و مستأصل، بلکه بعنوان نیروهای آگاه و هدفمند به میدان می آورد. این آگاهی سیاسی در هم بافته با تاروپود زندگی مردم و تأیید شده توسط زندگی خودشان - که خلاقیت ها و ابتکارات حیرت انگیز مردم عادی را می شکوفاند - شالوده جنبش خودرهانی توده ای است، و احزاب سوسیالیست و رهبری از بالا، جای آن را نباید و نمی توانند بگیرند. اگر رهبری سیاسی ملی و متمرکز را به کار بولدوزر برای روییدن نظام سیاسی - اجتماعی موجود تشبیه کنیم، رهبری در ریشه ها، به کار موریانه میماند که به گونه ای مهارناشدنی و چاره ناپذیر، پی ها، ستون ها و داربست نظام سیاسی و اجتماعی موجود را می جود و برای بولدوزر، آماده اش می سازد!

با اینحال، بدون احزاب سوسیالیست و رهبری متمرکز و فراگیر، جنبش توده ای در کسبختگی اجزاء، پراکندگی جغرافیائی و ناهمگامی سیاسی گرفتار می شود و نمی تواند همچون پیکری یگانه بسوی نقطه معین و واحدی پیش برود؛ نیرویش هرز می رود و مضمحل می شود. برای آن که تکه های این «پازل» درهم ریخته باهم چفت شوند و مبارزات پراکنده بصورت یک جنبش واحد و منسجم توده ای درآیند و هم آهنگ شوند؛ برای آن که این آگاهی ها، اراده ها و ابتکارات جزئی و پراکنده، به آگاهی جمعی و طبقاتی، به اراده ای متمرکز و ملی تبدیل شوند و توسط قطب نمای واحدی هم سو گردند، رهبری متمرکز ملی، ضرورتی چشم پوشی ناپذیر است. اما این رهبری فراگیرسیاسی، همانطور که اشاره شد، مستلزم وجود احزاب و سازمان های سوسیالیست و کارگری است که در حال حاضر در داخل کشور وجود ندارند. در چنین شرایطی آیا سوسیالیست ها در ایران ناگزیراند به رهبری مبارزات روزمره بسنده کنند و از رهبری سیاسی فراگیر چشم پوشند؟ آیا باید در انتظار احزاب و سازمان های خارج از کشور، دست روی دست بنشینند؟ آیا باید خودشان حزب درست کنند؟

حزب درست کردن کاری ندارد. چند نفر می توانند منشور و اساسنامه ای بنویسند و اعلام یک حزب بکنند و مردم را به پیوستن به آن دعوت کنند. اما منظور ما اینگونه احزاب نیست؛ بحث بر سر نیاز به شکل هائی است که پایگاه گسترده در میان توده ها و توان واقعی جابجا کردن نیرو و برهم زدن موازنه قوای طبقاتی را داشته باشند؛

سازمان‌هایی که ریشه‌هایشان در خاک، و گوشت و پوست‌شان از تشکلهای توده‌ای باشد، تا ائتلاف و اتحاد میان آنان بطور واقعی تجلی اتحاد طبقاتی توده‌های کارگر و زحمتکش و حاکی از یکپارچگی پایه اجتماعی آلترناتیو سوسیالیستی در جامعه باشد. حال که فعلاً چنین احزاب و تشکلهایی در ایران وجود ندارند و بزرگترین مشکل سازمان‌هایی هم که ناگزیر از استقرار در خارج از کشور شده‌اند، ریشه‌کن شدن از خاک است که زندگی و مبارزه توده‌ها در آن جریان دارد، کاری که سوسیالیست‌های داخل کشور باید بکنند، کمک به ایجاد تشکلهای بی‌نهایت متنوع علنی یا نیمه علنی توسط اقشار مختلف مردم؛ تشکیل محافل و گروه‌های سیاسی سوسیالیستی با پوشش‌های نیمه قانونی یا کاملاً مخفی؛ و ایجاد هسته‌های زیر زمینی زنان، کارگران، جوانان و غیره، برای هدایت تبلیغات سوسیالیستی توده‌ای و سازماندهی حرکات توده‌ای است.

آنچه در شرایط امروز ایران برای کارگران، بیکاران، زنان، جوانان و دیگر اقشار مردم بی حقوق و گدمال شده، از هرچیزی حیاتی‌تر و فوری‌تر است، متشکل شدن است. این تشکلهای هر مضمونی داشته باشند - صنفی، سیاسی، مطالعاتی، فرهنگی، دفاعی، همبستگی، تفریحی ... - علاوه بر کارکرد مضمونی‌شان، صرفاً بخاطر تشکل بودن‌شان هم دارای ارزش و اهمیت سیاسی بالائی خواهند بود؛ چراکه هر تشکلی، یک سلول اتحاد و یک سنگر مقاومت است. برای هر چیزی و به هر بهانه‌ای باید جمع شد، تشکل درست کرد. فضای سیاسی کشور و درهم تنیدگی مطالبات و زندگی مردم با سیاست، چنان بالاست که بسیاری از این تشکلهای پتانسیل سیاسی خواهند داشت و این مجموعه، بستر مساعدی برای شکل‌گیری محافل و گروه‌های متنوع سیاسی سوسیالیست در سطح کشور، پاکرفتن احزاب واقعاً ریشه‌دار کارگری و بهم رسیدن آن‌ها را فراهم خواهد کرد. اینگونه تشکلهای تافته و بافته در جریان مبارزات جاری و زندگی مردم، از یکطرف نشانه سازمان‌یابی این مبارزات و میوه و بازده رهبری عملی جنبش؛ و در همان حال، مصالح و خشت‌های سازمان‌یابی طبقاتی و حزبی توده‌های کارگر و زحمتکش، و مقدمه تکوین رهبری سیاسی در مقیاس ملی خواهند بود. هر حزب سوسیالیست که در ایران تشکیل شود، یا هر یک از آن‌ها که در خارج از کشوراند، تنها و تنها به نسبت پایه توده‌ای و حضور و نفوذی که در تشکلهای توده‌ها داشته باشند، سهمی در رهبری جنبش و تأثیرگذاری در معادلات سیاسی خواهند داشت.

رهبری سوسیالیستی بر جنبش توده‌ای، اگرچه فقط در بطن خود جنبش می‌تواند متولد شود، رشد کند و بالغ شود؛ اما بدون مداخله فعال سوسیالیست‌ها و بخودی خود، از جنبش زاده نمی‌شود.

پیش‌تر اشاره شد که رهبری سوسیالیستی، علاوه بر دموکراتیسم رادیکال، با خواسته‌ها و شعارهای رادیکال نیز از رهبری‌های غیرسوسیالیستی متمایز می‌شود. رادیکالیسم در این رابطه به این معنی است که کارگران، تهیدستان، زنان و غیره در مبارزات‌شان، منافع پایه‌ای و دراز مدت‌شان را ملاک بگیرند؛ منافع و مصالح عمومی جنبش را قربانی منافع خاص این و آن صنف و دسته نکنند؛ به بهبودهای ناچیز، به اصلاحات ناپایدار و سطحی راضی و قانع نشوند؛ و تا خشکاندن کامل ریشه هر بی‌حقی، تبعیض، بی‌عدالتی و ستمی، مبارزه خود را پی بگیرند. صف مستقل توده‌ها هم از این طریق ممکن می‌شود که آنان بر این منافع پایه‌ای، دراز مدت و عمومی

خود آگاه شوند؛ این شعارها را بر پرچم پیکار خود بنویسند، و آگاهانه برای این خواسته‌های خود مبارزه کنند. اما برای این آگاهی و ایجاد صف مستقل، صرفاً قربانی بی‌حقی و ستم بودن کافی نیست. البته هر کس که درد می‌کشد، درد خود را بهتر از دیگران حس می‌کند، ولی احساس درد، بخودی خود نسبت به علت و راه درمان آن، آگاهی نمی‌آورد. شالوده افکار و باورهای توده‌ها را طبقات حاکم در طول تاریخ می‌ریزند، و حکومت‌ها و دولت‌های وقت نیز آن را برحسب نیازهای نظام اجتماعی - سیاسی روز، و با ابزارهای آموزشی مستقیم و غیر مستقیمی که در اختیار دارند، دستکاری می‌کنند و شکل می‌دهند. امروز در ایران، در مقابل جناحی از حکومت اسلامی که مروج خرفتی و خرافات و جهل مرکب است، اپوزیسیون‌های «خودی» و «غیرخودی» آن، هر یک به شکلی و تا درجه‌ای سبب‌ساز کژدانی و کم‌دانی مردم می‌شوند تا آنان را بی‌آن که حقایق را به‌تمامی بدانند و همه حقوق و ظرفیت‌های خودشان را بشناسند، همچون جاده صاف کن قدرت خود مورد سوء استفاده قراردهند.

معضل آگاهی توده‌ها، فقط سانسور و خفقان نیست. مسأله اساسی این است که با آزادی بیان و برطرف شدن سانسور، رقیبان و مخالفان رژیم حاکم، چه چیزی برای گفتن به مردم دارند. البته تأسف از توقیف مطبوعات اصلاح طلب جا دارد و مبارزه برای آزادی آن‌ها ضروری است، اما این مطبوعات اگر هم توقیف نمی‌شدند، آیا حاضر می‌بودند مردم را از تمامی حقایق پشت پرده حکومت ۲۲ ساله بطور کامل و شفاف مطلع کنند؟ حاضر می‌بودند انگشت روی ریشه‌ها بگذارند و مردم را به برکندن آن‌ها فرا بخوانند؟ آیا حاضر و قادر می‌بودند از شعارهای اصلاحات سطحی در چهارچوب قانون اساسی جلوتر بروند و مطالبات اساسی جنبش عمومی ضد استبدادی، و مطالبات پایه‌ای جنبش کارگری، جنبش تهیدستان، جنبش زنان، جنبش خلق‌ها، جنبش جوانان و غیره را به پیش بکشند؟ تجربه سه سال گذشته به همه نشان داد که اصلاح طلبان از آگاهی مردم بر تمامی حقایق در مورد رژیم حاکم می‌ترسند و افشاگری را فقط در حدی به مصلحت می‌دانند که برای باج‌گیری از جناح رقیب لازم دارند. و باز تجربه نشان داد که شعارهای اصلاحات آنان نیز چیزی فراتر از آزادی برای خودی‌های معتقد به قانون اساسی و طرفدار حکومت اسلامی؛ قانونمند کردن حاکمیت فقه و فقیه بر زندگی و سرنوشت مردم، و کردن نهادن مردم بر این قوانین نیست. رقبای «غیرخودی» حکومت نیز چون به مردم بعنوان وسیله بقدرت رسیدن خود نگاه می‌کنند، تا جایی حاضراند به آنان آگاهی دهند که دست رقیب و نه دست خودشان را باز کند؛ و مرزهای آزادی و دموکراسی و عدالت در شعارهایشان تاجایی است که علیه حکومت موجود، بسیج و تحریک‌شان کند، ولی حاکمیت خودشان و سرمایه را زیر سؤال و تهدید نبرد.

سلطه ایدئولوژی و فرهنگ طبقات حاکم بر افکار توده‌ها و دستکاری شدن آن‌ها توسط نظام آموزشی و تبلیغاتی مسلط، مانع از آن می‌شود که آگاهی و استقلال، بطور خودبخودی از جنبش زاده شود. بخش مهم - و شاید مهم‌ترین بخش - کمک سوسیالیست‌ها برای خودرهانی توده‌ها، بردن آگاهی به میان آنان است: آگاهی نسبت به بنیاد محرومیت‌ها، رنج‌ها، ستم‌ها و بدبختی‌ها در نظام اقتصادی و اجتماعی موجود؛ آگاهی نسبت به کارکرد طبقاتی دستگاه دولت؛ آگاهی نسبت به امکان‌پذیر بودن رهایی از اسارت و فلاکت؛ آگاهی نسبت به همه حقوق و

ظرفیت های خود؛ آگاهی نسبت به منافع پایه‌ای خود، منافع عمومی جنبش و آگاهی بر شعارهایی که تنها و تنها به خود توده‌ها تعلق دارند، و تنها و تنها با پیکار مستقل و پی‌گیر خود آن‌ها می‌توانند عملی شوند.

سوسیالیست‌ها بعنوان واسطه خودآگاهی و خودسامانی توده‌ها در جنبش عمل می‌کنند و به همین دلیل مداخله‌شان در جنبش امروزی مردم ایران، امری حیاتی و عاجل است. روشن است که این مداخله در شرایط اختناق و سرکوب، فقط با امکانات علنی و به شکل قانونی، شدنی نیست. باید بدون از دست دادن هیچ امکان حتماً ناچیز علنی و قانونی، اساس را بر گسترش ابزارهای فراقانونی و زیرزمینی تبلیغات گذاشت: شبنامه، جزوه، نوارکاست و ابتکارات دیگر. درست است که این وسائل تبلیغی و شکل زیر زمینی کار، برد تبلیغات سنگین روزنامه‌ها، تریبون‌های رسمی و رادیو - تلویزیون را ندارند و به لحاظ ابعاد پخش و توزیع، قادر به رقابت با آن‌ها نیستند، اما این مزیت را بر آن‌ها دارند که حقیقت را به مردم می‌گویند. توده، تشنه دانستن و در بدر بدنبال راه نجات از این دوزخ است. هنگامی که حقیقت به توده گفته شود، هنگامی که منافع حقیقی خود را در شعارها ببیند و حرف دل خود را از گفته‌ها بشنود، توده، خود به بهترین وسیله تبلیغ توده‌ای و به عظیم‌ترین شبکه نشر حقایق و شعارها تبدیل می‌شود که هیچ دستگاه تبلیغاتی را توان رقابت و مقابله با آن نیست.

تشکل و سازمان‌یابی در ابعاد گسترده و توده‌ای نیز اگرچه نمی‌تواند مخفی باشد، اما هسته‌های اصلی و هدایت‌کننده آن در این شرایط، باید زیر زمینی باشند تا بتوانند با مصونیت نسبی عمل کنند. تلفیق کار علنی با کار مخفی، کلید مداخله‌گری مؤثر و موفق سوسیالیست‌ها در اوضاع کنونی ایران است.

از طرف دیگر، فقط توده‌ها نیستند که محتاج آگاهی و سازمان‌یابی‌اند. خود سوسیالیست‌ها برای ایفای نقش رهبری جنبش توده‌ای، به آموختن و به سازمان‌یابی، بمراتب نیازمندتراند. درک عمقی و واقعی از مشکلات اقشار مختلف مردم؛ فراهم کردن پاسخ‌های درخور و عملی برای مسائل و پرسش‌های آنان؛ شناخت دقیق و کافی از نقاط قوت و ضعف هر بخش از جنبش توده‌ای؛ شناخت جامع از نقاط قوت و ضعف دشمن؛ فراگرفتن فنون مبارزه با پلیس سیاسی و باندهای سرکوبگر؛ آموختن فنون سازماندهی و تبلیغات؛ تجهیز خود به دانش علمی و تئوریک در زمینه‌های مربوط به مسائل سیاسی، اجتماعی، سوسیالیسم، ملی، فمینیسم، و غیره، از ملزومات چشم‌پوشی ناپذیر برای داشتن صلاحیت رهبری سوسیالیستی‌اند. روشن است که منظور، بحرالعلوم شدن و احاطه هر فرد سوسیالیست به همه این موضوعات نیست و رهبری سوسیالیستی در مجموع مدنظر است؛ اما هر فرد سوسیالیست باید در محیط و در شعاع فعالیت مشخص خود، بر مسائلی که با آن‌ها درگیر است، احاطه پیدا کند تا صلاحیت رهبری در آن حیطه را کسب کند؛ و این آموزش، تدریجاً و قدم بقدم در مسیر مبارزه ممکن می‌شود. برای یادگیری خیلی از این موضوعات و پاسخ یافتن به خیلی از مسائل عملی، نه کتاب خودآموزی وجود دارد، نه حل‌المسائلی، و نه جدول حاضر و آماده‌ای. بیش از هر چیز، خود مبارزه و تجربه کار با توده‌ها و دست‌وپنجه نرم کردن با مسائل است که آموزش می‌دهد و می‌پروراند.

رژیم جمهوری اسلامی، با کشتار ده‌ها هزار از کادرهای باتجربه و ورزیده سوسیالیست و نیروهای چپ، و با

ناگزیر ساختن مهاجرت باقی مانده آنان به خارج از ایران، عملاً رابطه طبیعی و تکاملی میان نسل قبلی پیشروان کارگری، روشنفکران و زنان سوسیالیست را با نسل تازه و جوانی که در این بیست سال به عرصه آمده است، قطع کرده؛ زنجیره آموزه‌ها و سنت‌های مبارزاتی را گسسته؛ و مانع از آن شده است که این دو نسل، از آموخته‌ها و اندوخته‌های همدیگر بهره‌مند شوند. تکوین رهبری سوسیالیستی در ایران، نیازمند بازسازی چنین پیوندی است. همانطور که آینده نیروی خارج از کشور، به این نیروی پیشتاز و تازه نفسی که از دل جنبش واقعاً موجود سر برمی‌کشد گره خورده است، پختگی و درایت این رهبری جوان و نوپا نیز مستلزم پیوند با گذشته و شناخت تاریخ خود است، تا بر راه‌های رفته و نارفته، یقین‌ها و پندارها، کوشش‌ها و غفلت‌ها، باید‌ها و نباید‌ها، و بر دستاوردها و باخته‌های پیشینیان آگاه گردد؛ بر تجربیاتشان بیافزاید، از خطاهایشان پرهیزد و از درس‌های شکست‌هایشان بیاموزد. اینترنت و رادیو این امکان ارتباطی را فراهم می‌کنند تا سوسیالیست‌های ایران به نظرات، برنامه‌ها، اسناد و منابع، و به تحلیل‌ها، تجربیات نیروهای خارج از کشور، و نیز به نظرات و منابع بین‌المللی دسترسی پیدا کنند و دایره شناخت، انتخاب و ارتباطات خود را گسترش دهند.

*

کارگران، زنان، جوانان و روشنفکران سوسیالیست ایران!

در زیرخفکان و سرکوب؛ در شرائطی که مشکلات، ابهامات و موانع بی‌شماری شما را احاطه کرده‌اند، انجام رسالت بزرگی که برعهده شماست، بی‌گمان دشوار خواهد بود؛ اما شما در برابر دشمنی قرار دارید که آفتاب‌اش در حال غروب کردن است. در برابر شما، اصلاح‌طلبانی ایستاده‌اند که هنوز راه نیفتاده، در انتهای کوچه بن‌بست‌اند. شما با «رقبائی» برای رهبری جنبش توده‌ای طرف هستید که نه ریشه در میان مردم دارند، و نه درد مردم را بر دل. آنان هرچه بیشتر به مردم نزدیک شوند، مردم را بیشتر از خودشان دور می‌کنند؛ مردم هرچه بهتر آنان را بشناسند، بیشتر از آنان بیزار می‌شوند. اما شما هرچه بیشتر به مردم نزدیک شوید و هرچه بیشتر شما را بشناسند، گرم‌تر و صمیمانه‌تر در میان‌تان می‌گیرند. اکثریت جامعه، نیروی شماست، اردوی شماست. دوره‌هایی هست که اگر با سده‌ها هم با مردم حرف بزنی، یک گوش شنوا پیدا نمی‌کنی. شما در دوره‌ای زندگی می‌کنید که مردم در پی شنیدن و دانستن، سراپا گوش‌اند و زبان گویائی پیدانمی‌کنند! توده‌ها در انتظار اند؛ در انتظار شما!

اول مهر ماه ۱۳۷۹

* صدای کارگر، رادیوی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) هرشب در ساعت‌های

۱۹ و ۲۱ به وقت تهران، روی موج کوتاه ردیف ۷۵ متر برابر با ۴۲۰۰ کیلو هرتس.

* صفحه اینترنت راه کارگر : [HTTP://WWW.RAHEKARGAR.ORG](http://www.rahekargar.org)